



روزنامه فرهنگ و هنر

صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری صاد
مدیر مسئول و سردبیر: محمدرضا شفیعی
دبیر تحریریه: امیر افشار فتوحی

www.rooznamehsaba.com
rooznamehsaba

تهران - خیابان آیت الله مدنی - کوچه خجسته منش - پلاک ۵
تلفن: ۶۰-۷۷۵۸۲۴۲۲ فکس: ۷۷۵۴۸۲۴۴۵
چاپ: موسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران
توزیع: نشر گستر امروز



گفت و گوی
صبا با محمدرضا
خردمندان کارگردان
فیلم سینمایی
«ناتورودشت»

برایم مهم بود ایده
تکراری نباشد

مثل بیست دقیقه آخر که نفسگیر است؟

بیست دقیقه آخر اوج این تعلیق است و برآمده از کلیت داستان. اگر آن کاشت های ابتدایی و میانی قصه نباشد آن سکانس آخر آنقدر مضطربمان نمی کند. آنها لازمه ی این سکانس اند. ما بازخوردهای مثبت بسیاری راجع بیست دقیقه ی آخر دریافت کردیم. اندکی از مخاطبان هم هستند که کم می آورند. مثلا خانمی می گفت یک جایی در سکانس آخر دیگر نمی توانستم به پرده ی سینما نگاه کنم! اما اغلب از تجربه ی این هیجان راضی اند و به دیگران هم دیدن فیلم را توصیه می کنند!

داستان «ناتورودشت» گره های زیادی دارد. در نگارش فیلمنامه برای پیشبرد داستان به بن بست رسیدید؟ و از این بن بست ها چگونه رها می شدید؟

به بن بست رسیدن در نگارش فیلمنامه بسیار طبیعی ست. این یک تجربه فراگیر است. من و حمید اکبری ساعت های طولانی کنار هم می نوشتیم و لحظه هایی واقعا به بن بست می رسیدیم و فقط به در و دیوار نگاه می کردیم. ما هر بار که شروع می کردیم اول ایده های روز گذشته را ارزیابی می کردیم که چقدر به دردیخور هستند. گاهی تمام ایده های روز قبل را که اتفاقا دوستشان هم داشتیم دور می ریختیم و از اول شروع می کردیم. من آدم سختگیری هستم. و برایم مهم است ایده تکراری یا دم دستی در کار نباشد.

تلخ ترین قسمت فیلم «ناتورودشت» برای شما کدام بخش بود؟

تلخ ترین جای قصه برای من جایی ست که احمد پیران کنار مانژ اسب روی زمین نشست و در خودمچاله شده و می گرید. گریه او برای من خیلی دردناک است. تصویر کاملی از یک مرد درهم شکسته. انگار بخشی از وجود شاید بخش تاریکش را دفن کرده! و اینکه بعضی وقتها توانی که برای خطاهایمان می دهیم بیشتر از جرمی ست که مرتکب شده ایم. شما سکانس اول فیلم را ببینید. احمد کت وشلوار پوشیده. عطر می زند. به خودش می رسد. آن را مقایسه کنید با وضعیت او در سکانس آخر! یک ویرانی به تمام معنا!

البته که این به قول شما ویرانی آغاز دوباره ای برای احمد پیران است.

بله این احمد شکسته و مچاله شده اما دیگر آن احمدی نیست که بار سنگینی بر دوشش بوده. به نوعی بارش را زمین گذاشته. دیگر از چیزی حتی از آبرویش نمی ترسد. دوست منتقدی نوشته بود آن چاه مثل زهدان مادر می ماند که احمد دوباره از آن متولد می شود.

محمدرضا خردمندان در تازه ترین اثر خود «ناتورودشت» به سراغ روایتی واقعی و تأثیرگذار رفته است؛ داستانی که ریشه در واقعیت های اجتماعی دارد و بانگاهی انسانی و هنرمندانه به تصویر کشیده شده است. این فیلم، که در بستر درامی اجتماعی شکل گرفته، با تمرکز بر پیچیدگی های روانی و اخلاقی شخصیت ها، مخاطب را به تأملی عمیق درباره زیست فردی و جمعی وامی دارد. در این گفت و گو، به بررسی روند تولید «ناتورودشت» و چالش های پرداختن به یک داستان واقعی با خردمندان به گفت و گو پرداختیم.

پگاه زارعی
گفت و گو



شد. تصور کنید هزاران نفر از اقصی نقاط دارند برای پیدا کردن شما می آیند روستا! شما در میان مردم اید! و مردم دنبال شما می گردند! دیدن کنش های مردمی از این زاویه سینمایی تر بود. یکی دارد کایش را علم می کند! یکی با پهبادا! یکی سگ جستجوگرش را آورده. لشکر موتورکراس ها از سوی دیگر. یک عده دارند خانه ها را می گردند و شما در چنین جهنمی گرفتار شده اید.

سکانس های ظریفی در فیلم هست که تأثیر مردم را روی داستان نشان می دهد. مثل سکانس علی مصفا و میرسعید مولویان زیر باران!

بله، آن سکانس که ضربه نهایی قدرت جمعی رسانه ها و حضور مردم است. اما قبل از آن هم سکانس هایی هست که مدام این تأثیرات را می بینیم. مثل پیروزی که برای جستجوگران یسنی نان پخته و از آبهان می خواهد نان ها را بخش کند. اگر دقت کنید یکی از آن نان ها در نهایت به یسنی می رسد! یعنی آن پیروز بی آن که خودش بداند غذایی به یسنی رسانده است. یا جستجوی خانه به خانه باعث می شود سارق کودک یسنی را جابه جا کند و این جا به جایی ردی از خودش به جا می گذارد! و یا سگی که باعث می شود احمد به قنات خودش شک کند! و خیلی جزئیات دیگر. همین جزئیات است که فیلمنامه را چند لایه کرده و هر بار که فیلم را می بینیم چیزهای جدیدی کشف می کنیم. ما انرژی زیادی روی طراحی قصه گذاشتیم. فیلم سرشار از جزئیات داستانی ست. خیلی ها بعد از دوباره دیدن فیلم به من پیام می دهند که وقتی بار دوم فیلم را دیدم لذت چندبرابر شد. ناتورودشت یک داستان چند وجهی، لایه لایه است و به شدت قصه گو ست. این برای ما مهم بود که قبل از هر چیزی قصه محکمی داشته باشیم. متأسفانه در سال های اخیر قصه گویی کم رنگ شده است. ما می خواستیم آن احساساتی که مخاطب سال ها پیش روی پرده سینما تجربه می کرد را زنده کنیم. آن هیجان و اضطراب و ترس و تعلیق.

مردم در ماجرای یسنی نقش کلیدی دارند. با توجه به گستردگی اخبار و اطلاعات پیرامون این اتفاق زوایای متعددی وجود دارد. چه شد که این زاویه دید را برای ورود به داستان انتخاب کردید؟ چرا زاویه دوربینتان را روی مردم نگذاشتید؟

بله در ابتدا این زاویه خیلی وسوسه انگیز است. اتفاقا در ماجرای یسنی آنقدر اتفاقات مردمی جذابی افتاده که شما را وسوسه می کند به همه آن ها بپردازید. اما این همان تله ای ست که خیلی ها در آن می افتند! نشان دادن آن همه جزئیات و کنش های مردمی اگر چه جذاب بود اما در نهایت یک کل ناپیوسته ایجاد می کرد و این خطر را داشت که اولاً فیلم را سطحی کند و به یک تیزر تبلیغاتی تبدیل کند و ثانیاً فیلم دچار تشتت قصه شود.

تصمیم گرفتید مردم را در پس زمینه ی داستان تصویر کنید؟

بله، اما نه یک پس زمینه خنثی بلکه یک پس زمینه قدرتمند. این ایده که مافدرت مردم را از زاویه دید آنتاگونیست ببینیم برایمان خیلی جذاب تر بود تا اینکه از زاویه خود مردم. ما در سینما به شخصیت نیاز داریم. اغلب آنچه در یاد مخاطب می ماند همان شخصیت ها هستند. حتی داستان هایشان هم کم رنگ می شود اما شخصیت ها از یاد نمی روند. ما برای روایت ناتورودشت دوشخصیت مهم داشتیم. دوشخصیت در دومی مسیر متفاوت و دوبرنگ متفاوت که باید تصمیم می گرفتند. اگر دقت کنید در نقطه ای از قصه هر دو شخصیت تصمیم های مهمی می گیرند که سرنوشتشان را می سازد.

اینکه سعی کردید مردم را از چشم آنتاگونیست قصه ببینید باعث نمی شود حس همذات پنداری مخاطب با او ایجاد شود؟

بله می شود. دونکته اینجا مهم است. اول اینکه همین همذات پنداری باعث می شود مخاطب فشار حضور مردم را بیشتر درک کند. دوم اینکه فیلم نمی خواهد قضاوتی روی شخصیت هایش داشته باشد. می خواهد آنها را در موقعیت هایشان نشان دهد. ویژگی ماجرای یسنی در واقعیت این بود که حضور انبوه مردم، فشار جمعی سنگینی به سارقان کودک وارد کرد. این فشار باید در فیلم احساس می

شکارگر

